



نشر لاجورد

□□□□□□

برای بار دوم به :
زخم‌های پدر
صبوری و سکوت مادر
برادر این سال‌های سنگی، مهدی

و آن خط پنجم، منم!

شعر محسن بوالحسنی

(تهران علیه السلام)

* به همراه مانیفست ترانه ی متفاوت امروز ایران

بوالحسنی، محسن ۱۳۵۹
...و آن خط پنجم، منم / محسن بوالحسنی.
اعزاز - لاجورد، ۱۳۸۴
ص ۷۴

ISBN: ۹۶۴-۹-۵۸۶۷-۲۶-۶

فهرست نویسی بر اساس فیبا

۱. شعر فارسی - قرن ۱۴۵ الف. عنوان

AGU9T pir: ۷۹۳۲/۷۸۱۸

۱۳۸۴ ۷۳۳ آ پ

۱۳۸۴

e.mail: m_bolhasanius@yahoo.com

weblog : http://rira.persianblog.com

www.bolhasani.com



نشر لاجورد

...و آن خط پنجم، منم!

محسن بوالحسنی

چاپ اول: خرداد ۸۳

شمارگان: ۱۲۰۰

حروف چینی و صفحه آرایی: رضا کوردری

انتشارات: لاجورد

شابک: ۹۶۴-۵۸۶۷-۲۶-۶

قیمت: ۸۰۰ تومان

دفتر مرکزی: تهران - صندوق پستی ۵۸۸-۱۵۷۴۵

ولابد این که ...

... سلام!

کسی اونجا هست؟

اگه صدام می‌شنوی فقط سری تکون بده

کسی خونه هست؟!؟

پینک فلوید - دیوار - Comfortably Numb

می‌بخت ترانه در ایران می‌بخت چندان تازه‌ای نیست. شاید این جمله کمی عجیب و غریب و غیرمنطقی به نظر برسد، اما حکایت از آن‌جا آغاز می‌شود که پس از شروع موج نوی ترانه در ایران - که به نوعی در راس آن نام شهیار قنبری به چشم می‌خورد - طبیعتاً تنها میل دردناک، میل به نوشتن است و تا آنجا که ذهن نگارنده یاری می‌کند کمتر خط وخطوطی در مورد ویژگی‌های این نوع ترانه به صورت مبسوط و مدون به رشته تحریر درآید. بیشتر ترانه گفته شد و خوانده شد، ما یکی دو کتاب بیشتر در مورد نقد و تبار شناسی ترانه در دست نداریم که آن هم مربوط می‌شود به چیزی که نمی‌توان به صورت جدی آن را مربوط به شاعر دانست. این کتاب جامع ترانه شناسی! بیشتر بر قدمت این تاریخ تکیه می‌کند و نهایتاً به شاعرانی می‌رسد که حرفه‌ی اصلی‌شان ترانه‌سرایی نبوده است، در دوره‌ی شکل‌گیری ترانه‌ی معاصر و پس از آن هیچ متن مکتوبی در نقد و کاو این ترانه‌ها نوشته نشد و خلاء یک منتقد در حوزه‌ی ترانه مشهود بود تا امروز. امروز کمی کار مشکل شده است، دوستان بسیاری رو به ترانه سرایی آورده‌اند و برخی نیز از حوادث نیک روزگار! مورد اقبال آوازه خوان‌های درجه دو سه قرار گرفتند و خود را داعیه دار معرفی کردند. آسیب بزرگ جریان ترانه نویسی در ایران - به استثنای دو سه نام - سواد و فقر ادبی است.

ترانه‌ها اصولاً یا به سمت متفاوت نویسی!! پیش می‌روند یا به سمت ترانه‌های رمانتیک بسیار سطحی و آبکی! ترانه‌سازان نوع متفاوت! بدون اشراف به برخی نکته‌ها داد و هوار و شعار مدرن بودن و پست مدرن سر می‌دهند در حالی که گویا این فقر آگاهی و بینش برای آنها این الزام را پیش نیاورده که اندکی در مورد واژه‌هایی که مثل نقل و نبات به زبان می‌آورند فکر کنند، یا حداقل بروند دیدگاه و نظرات این تئوریسین‌ها را مطالعه و واکاوی کنند. دوستان ما گمان می‌کنند که پست مدرن بودن یک افتخار محسوب می‌شود در صورتی که این لقب‌ها اکثراً در ابتدا به عنوان یک برچسب از سوی منتقدان و مخالفان، مطرح شده است. به عنوان مثال: «دونالد بارتمی» ادبیات پست‌مدرن را یک شوخی تلقی می‌کند و می‌گوید اگر برای واژه «پست» معنای «فراه» را در نظر بگیریم و پست مدرن را به معنای «فرامدرن»، با توجه به این نکته که مدرنیسم یک پروژه‌ی ابدی است، ادبیات پست مدرن به معنای ادبیات آینده باید باشد. به طور دقیق‌تر ادبیاتی که هنوز نوشته نشده است، یعنی کاغذ سفید! در اکثر این نام‌گذاری‌ها رد پای منتقدان و حتی بیشتر مخالفان این جریان‌ها به چشم می‌خورد در حالی که ما حالا بر سر آن چه نه بر آن واقفیم و نه هویت و چرایی و چگونگی‌اش را می‌دانیم یقه جر می‌دهیم و داد می‌زنیم!

«آن پدرلوند» شاعر و نویسنده سوئدی، در مصاحبه‌ای می‌گوید: در کشور سوئد وقتی «مدرنیته» جریان پیدا کرد، پس از مدت بسیار کوتاهی غوغای «وضعیت» ی به نام پست مدرن به پا شد، در حالی که «ماهنوز» درگیر «مدرنیسم» بودیم و این اتفاق ما را در یک دوگانگی و سردرگمی فرو برد؛ در وضعیتی بین مدرنیسم و پست مدرن! وضعیت ما نیز بسیار به این گفته نزدیک است. درحقیقت ما نیز دچار یک سردرگمی درجریان اندیشگی هستیم!

دیوارهای خراب شده‌ی سنت رویه روی ماست اما هنوز گرد و غبار حاصل از این خراب شدن از جلوی چشم‌مان کنار نرفته. دیوارهایی مثل «تقدس» هنوز در جامعه‌ی ما موضوعیت دارند در حالی که از دید «لیوتار» یکی از اصلی‌ترین مولفه‌ها در وضعیت پست مدرن «تقدس زدایی» است که عمیقاً منکی به فاعل و عمل آگاهانه است. یعنی نه خراب شدگی بلکه خراب کردن!

اما در ایران - حتی در مجامع روشنفکری - تنها تجسمی دور و غیر واقعی از این گونه وضعیت‌ها وجود دارد! اصولاً گمان بر این است که با پذیرفتن پست مدرن باید تمام آنچه را در گذشته وجود داشته رد کرد یا کنار گذاشت! و مثلاً این اندیشه غلط وجود دارد که اگر کسی با نظرات دریدا آشنا شد لازم نیست برای شناختن هگل و اسپینوزا زحمتی به خود بدهد؟! (انگار که شما یک کامپیوتر پیشرفته‌ی سریع دارید و خود را از داشتن کامپیوتری با مشخصاتی پایین‌تر بی نیاز می‌پندارید!!!!)

انسان مدرن و حتی پست مدرن در ناخودآگاه خود قائل به این جریان‌ها و وضعیت‌هاست! پست مدرن آنجا اتفاق می‌افتد که سوالات بی پاسخ شکل می‌گیرند. سوالاتی که برای آن‌ها پاسخی وجود ندارد؛ در صورتی که ما در روشنفکرترین شکل ممکن، در شرایط خاص بسیاری از جواب‌هایی را می‌پذیریم که برای ما از مدت‌ها پیش در نظر گرفته شده است و در گفتار از این الفاظ به صورت یک «پُر» روشنفکری! یاد می‌کنیم و آن‌چنان هم برایش مشت می‌گوییم که گویی ما پدیدآورندگان این تئوری‌ها هستیم!

متأسفانه سعی بر مدرن نویسی و... باعث می‌شود که نتوانیم واقعی بنویسیم! «مارگریت دوراس» در کتاب «نوشتن، همین و تمام» می‌نویسد: نوشته مثل باد سرد است، ناگهان می‌وزد، تو هم چنان بی خبری، اگر بخواهی بنویسی هیچ وقت نخواهی نوشت، حتی اگر بنویسی هرگز نوشته‌ای! ... متأسفانه این تصمیم برای نوشتن و دیگر گونه نوشتن به آن جا می‌رسد که بدون آگاهی دیواری را ویران می‌کنیم بی آنکه بدانیم باید چگونه آن را از نو ساخت! ترانه‌هایی که نوشته می‌شوند با این گونه ترفندها سعی بر آن دارند خود را در جریان اصلی شعر قرار دهند و این جاست که این پیش فرض‌ها و باید‌ها تبدیل می‌شوند به شعار، به یک سری مشت گره گردن‌ها و فحاشی‌ها و عصیبت‌های بی ریشه! شعرها (در جریان رسمی شعر) و ترانه‌ها (در مجامع ترانه نویسی) تبدیل به میدانی برای مسابقه می‌شوند. عرصه‌ای برای به رخ کشیدن ژانگولاریزاسی‌ها و حرکات محیر العقول! اما تنها یک جریان آبی و زود گذر است که برای نزدیک شدن به آن اتفاق درست و واقعی هیچ کمکی نمی‌کند. البته در کنار هر حرکت درست و اصیلی همیشه یک سری جریان‌های منحرف نیز وجود دارد که به مرور زمان از صافی و الکی به نام زمان عبور می‌کنند و تمام می‌شوند!

ترانه‌سرایی که مدعی مدرن و پست مدرن است، آنجا که می‌خواهد از یک سری روایت‌های کلان، کلی نگری‌ها، نظام‌های قدرتمند و سلطه پذیر فراروی کند، در نهایت به قوالب کلاسیک می‌رسد و خود را زیر این سلطه می‌برد و از این قضیه به سادگی می‌گذرد؛ که از خود، آشفتگی‌ها و پریشانی‌های خود به نفع قالب از پیش تعیین شده‌ای کنار بگذرد و ذهن از هم گسیخته‌ی خود را با یک بافت کاملاً منظم و خطی همراه کند. چرا جرات فرا روی و شکستن این فرم‌ها در ترانه‌سراییان ما نیست؟! ما به چه قانونی این حکم را پذیرفته و حتی تمرین به عبور از این برهه نمی‌کنیم؟!

بحث «ترانه‌ی متفاوت»، که این روزها لقلقه‌ی دهن هرکسی شده است، سالها پیش در جریان گفتگویی میان من و یک دوست شکل گرفت. او تنها کسی بود که به سواد و بینشش اعتماد داشتم، اما متأسفانه برخی دوستان سویدو به گمان این که این جریان را - مثل یک افتخار - می‌توانند به نام خود ثبت کنند، بدون این که بدانند این تفکر با چه ضرورتی به میان آمده است شروع کردند به کپی برداری از شعرهای من که در وب نوشته‌هایم متأسفانه وجود داشت.

من با آن دست ترانه‌سرایی که خود را در جریان کلیف آوازه خوان‌ها قرار دادند هیچ صحبتی ندارم، اما دوستانی که خود را در این جریان صاحب سهم دانستند حتی یک بار هم ندیدم که در مورد الزامات و چرایی این گونه نوشتن‌ها حرفی بزنند و بنویسند! تنها برای فحاشی و مشت پرانی به یک‌دیگر وقت گذاشتند و پلیس مخفی بازی کردن! تنها به تند روی‌های گاه خنده دار، آوردن اسامی خاص (به منظور افاضه‌ی فضل!) و واژه‌های تازه، بی آنکه قبل از هر چیز ضرورتشان برای ذهن مخاطب اثبات شود، اکتفا کردند. داد و هوار و تلاش وافر برای عوض کردن نظام‌های اجتماعی، سیاسی و... گویا این دوستان هنوز نمی‌دانند که وظیفه‌ی هنرمند نشان دادن است نه درمان کردن و نسخه صادر کردن!

این جمله‌ی خنده دار یک دوست! درانجمنی موسوم! به ترانه! را هنوز به یاد دارم که در خطاب به دوستی می‌گفت: «به نظر شما این ترانه با توجه به واژه ای مثل کافی شاپ از نظر همگام شدن با موسیقی مشکلی پیدا نمی‌کند؟»!!! ترانه سرای امروز باید قبل از هر چیزی برای متن خود به صورت مستقل ارزش و اعتبار قائل شود. آیا شما وقتی بدون وجه موسیقایی به ترانه‌های گروه‌هایی مثل پینک فلوید نگاه می‌کنید مانند خواندن یک شعر زیبا لذت نمی‌برید؟! شاید وقت آن رسیده باشد که ترانه‌سراییان آگاه و با دانش ما که تعدادشان به انگشتان یک دست هم نمی‌رسد زمان و کلام را برای عرضه متوقف کنند. شاید نوبت به آن رسیده که آوازه‌خوان‌ها هم کمی سطح سوادشان را بالا ببرند و نظام‌های مسئول کمی به فکر بیفتند. نه اینکه شروع کنند برای سریال‌های مسخره‌ای مثل سایه آفتاب

و آفتاب در تاریکی و... تا کارتون الک ولک ویت مت هم شعر تیتراژ بنویسند!

شیفتگی در برابر اتفاقات موسیقی در غرب آن چنان ما را از خود بی خود کرده که فقط سعی بر آن داریم که شبیه و مثل این اتفاقات را تجربه کنیم بی آن که دخل و تصرف جغرافیایی که مربوط به ماست با یک دید وسیع، عمیق و آگاه در آن اعمال شود. متأسفانه در موارد بسیار انگشت شمار به ساخت موسیقی‌هایی مانند راک اقدام می‌کنیم. البته بی توجه به این که ما تنها از ابزار این موسیقی استفاده می‌کنیم. از گیتار برقی استفاده می‌کنیم چون زیباست. نمی‌اندیشیم که این پدیده‌ی همه‌گیر و مربوط به انسان مدرن زیبا نیست! اصلاً هم زیبا نیست! تنها صدا و پنجه جیج انسان مدرن، انسان گرفتار آمده در عصر اینترنت و چت و ماهواره است. یا این تفاسیر که غرب سال‌هاست این وضعیت را برای خود حل کرده و اکنون در کند و کاو و اندیشه‌ی جریان‌هایی مثل مینی مال و پست مینی مال است. یعنی آن جا که ما هنوز در شعر کلاسیک دنبال شاه بیت و در شعر سپید به دنبال سطرهای درخشان هستیم، آنها از وقایع دم دستی زندگی حرف می‌زنند در حالی که برخی دوستان ما تا کمی ترانه‌ها میل به جزئی نگری پیدا می‌کنند حکم صادر می‌کنند که: این‌ها حواجج انسانی ست!!!

ویلیام کارلوس ویلیامز - از شاعران مطرح آمریکا - در یکی از معروف‌ترین شعرهای خود می‌نویسد: عزیزم! هلوهایی که در یخچال گذاشته بودی/ خوردم/ بسیار خنک و خوشمزه بودند/ مرا بیخوش/ یا به شعرهای ریموند کارور رمان نویس و شاعر شهیر آمریکایی علی‌الخصوص شعر «ترس» نگاهی بیندازید تا متوجه بشوید که آنچه در سطرهای بالا مینی بر دوگانگی اندیشه میان جریان‌ها یا وضعیت‌ها گریبان گیر ما شده است تا چه اندازه عقب ماندگی ما را تشدید کرده! آهنگ سازان ما نیز وقتی به ترانه‌ای که ارزش شعری دارد روی خوش نشان می‌دهند آن قدر موسیقی را درگیر کلام می‌کنند که چیزی از موسیقی باقی نمی‌گذارند! یا برعکس! به گمان اینکه هر چه کلام بیشتر باشد رسالتش را بیشتر به انجام می‌رسانند! اما آهنگ سازان حرفه‌ای جهان به غیر از این تفکر می‌اندیشند. در ترانه‌ی *Shine On You Crazy Diamond* گروه پینک که برای شاعر قدیمی این گروه سید نریت ساخته شده، از ۱۲ دقیقه موسیقی تنها به چند دقیقه کلام اکتفا شده است!

ما چند مشکل اساسی در ترانه‌ی امروز داریم: ذهن شرقی کنایه باف- استعاره پسند، آسمانی گو، روایت‌های خطی و کلان محور، وجود اصل دانای کل، کلی گوئی، تک صدایی بودن، یک دستی ریتم، فرم و فضا، گریز ناپذیری از نحو زبان به سوی جریان طبیعی آن. ترانه سرایان ما هنوز نگران بورس فروش کاسته‌هایی هستند که هر روز به عنوان یک مشت زباله تحویل مردم داده می‌شوند و متأسفانه ادبیات این چند دهه را در رمان، شعر، داستان کوتاه و... به صورت جدی دنبال نکرده و معتقد به این باورند که این‌ها ربطی به ترانه ندارد؟

تذکر چند نکته ضروری:

چاپ این کتاب به عنوان پرونده و سبکه‌ی تاریخی کارها، مرا بر آن داشت که پس از دو سال ونیم وسواس برای چاپ، قبل از مجموعه سوم تن به چاپ این مجموعه بدهم که خالی از آزارهای روحی ناشی از محیط بیرونی نبود و در روزهای واپسینی که این مجموعه برای چاپ آماده می‌شود هم‌زمان، کتاب سوم را نیز برای دریافت مجوز تقدیم مقامات ارشاد کردم تا به فاصله اندکی از این کتاب به بازار عرضه گردد. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید!!!

در حقیقت جای این مقدمه یا به هر روی *هائیفست* در کتاب سوم بود، چون این کتاب حاصل یک سری تجربیات است که حداقل از دید زمانی برای من قابل احترام‌اند. نکته دیگر اینکه گمان کردم و نهادن این نوشتار به مجموعه‌ی سوم توهم برخی دوستان را بسیار تشدید می‌کند. البته من هم از سکوت و فروتنی این سال‌ها خسته شده‌ام و احساس کردم این مجموعه شاید بتواند این عده را به بعضی مسایل آشنا تر و آگاه تر کند!

مجموعه سوم مجموعه ترانه‌هایی است که به هیچ عنوان در حافظه‌ی تاریخی ایران زمین از لحاظ قالب، فرم و ساختار مشابه آن تجربه نشده است و در قالبی میان نیمی و سپید اتفاق می‌افتد. این پیشنهاد به ترانه امروز است که از ترس برخی دوستان! نه ترانه‌هایی از این مجموعه را در انجمن‌های بی ترانه‌ی تهران خواندم و نه جایی فرستادم! یک نمونه از ترانه‌های این مجموعه را در پایان این نوشتار می‌خوانید. شاید دلیل قانع کننده‌ای بر مدعای من بر متفاوت نویسی در حوزه ادبیات حرفه‌ای باشد!

از سارقان عزیز ملت‌سازانه برای یک بار هم که شده تقاضای شرافت می‌کنم، عاجزانه!

محسن یوحسنی

۲۳ آذر ماه ۸۲

سه شنبه، راس هفت ونیم!

راه می رم ، حرف می زنم
حرف می زنم، راه نمی رم
با سرم مثل یه نارنجک ضامن کشیده
شوخی دارم
تو چشم سبکوار و خاموش می کنم
مث دنیا که آنگه دلم بخواد
می تو نم خورشید و قیچی بکنم!
زنم از دست تنم خسته شده

- می یاروا ریشای بی ریشه تو کی دوست نداره!
- خفه شو!
زیر پام شیش تا ترن، شیش تا فناری، شیش تا دست
توی دستم پر توره، پرده خاکستریه
خیابون تلو خورون ، تو مغز من عروس برون!
- یا شمام! برویش مرتضا علی!
چار تا شیر چارراهها رو بند می آرن
پلیس از وقت خودش عقب تره
عاطفه مثل ملث
داره از وحشت عکس می میره!
عروسی: سه شنبه راس هفت ونیم!
نوک بزنی کلاغ بی بیابون خوابای من!
چشم من صابون!
گفت: دوست دارم! ■

فهرست :

۴۲.....	مکل بازی.....	۱۴.....	سگ دونی.....
۴۳.....	وصیت نامه.....	۱۵.....	خودکشی در نور.....
۴۴.....	وقتشه.....	۱۶.....	خط پنجم.....
۴۵.....	حسین پناهی.....	۱۷.....	هف شبهه ۲.....
۴۶.....	تو راس می گی.....	۱۸.....	حالم بد.....
۴۷.....	این خط و بگیر، یا.....	۱۹.....	کی آمدت کرد!.....
۴۸.....	بانوی صدای بی مرز.....	۲۰.....	مته.....
۴۹.....	تهران علیه السلام.....	۲۱.....	زرتون.....
۵۰.....	دریچه.....	۲۲.....	شیهه، مثل، مانند.....
۵۱.....	خودشه.....	۲۳.....	تیرکمون.....
۵۲.....	قدیمی.....	۲۴.....	دو جمعه بعد.....
۵۳.....	هف شبهه ۱.....	۲۵.....	اندکثافت.....
۵۴.....	اسم مستعار.....	۲۶.....	خودکار لومز.....
۵۵.....	بجنگ، ترس.....	۲۷.....	خوب که رفتی.....
۵۶.....	دیگه نیستم.....	۲۸.....	لعی ارزی.....
۵۷.....	زهر مار.....	۲۹.....	الکی.....
۵۸.....	دیوونه بازی.....	۳۰.....	خلاف قانون.....
۵۹.....	با خودت چراغ یار.....	۳۱.....	قاتل.....
۶۰.....	چه بگویم، هیچ.....	۳۲.....	دبالوگه!.....
۶۱.....	ابرو خالم.....	۳۳.....	تعطیله!.....
۶۲.....	رویا.....	۳۴.....	لغزاول.....
۶۳.....	حظه باز.....	۳۵.....	بست مر داد.....
۶۴.....	همه چی دوباره از تو.....	۳۶.....	سطر سوم.....
۶۵.....	ساعت پنج.....	۳۷.....	وقف.....
۶۸.....	بابا برفی.....	۳۸.....	جن زده.....
۶۹.....	ای کدوم زن.....	۳۹.....	فاصله.....
۷۰.....	بچه های هفته بازار.....	۴۰.....	گپتار برفی.....
۷۱.....	شعر آخر.....	۴۱.....	باد آوری.....
۷۲.....	کجا می شه تو رو ندید.....		

همیشه همین‌طور بوده است
آجر دیگری در دیوار
ضجعه‌های توی خواب تعبیر ترانه‌های
سیاه من و تو بود
بهاربانوا!
روزگار من و تو سیاه بود
مثل گیس همین ترانه‌ها
آجر دیگری باشی
شکسته، کنار من!

و رفت!
م.ب

سگ دونی

به جو غیرت، به حنجره‌ی بیدار خریداریم!

دنیای ما سگ دونیه، جای خوابش به مشت علف
دیواری چوبی‌شو باد ساخته یا دستاش بی هدف
دنیای ما سگ دونیه، سنگین و تار نفساش
هیچی نداره گریه‌هاش به غیر هاپ هاپ صداش
دنیای ما سگ دونیه، بعضی سگا خیلی سگن
سگای بالا دهی از پایینی یا نجیب ترن!

سگ‌دونی! آی سگ‌دونی! من می‌خوام آدم باشم!
می‌خوام ترانه سازِ سگای عالم باشم!

سگ دونی جای خوبیه، اگه سگ خوبی باشی
اگه تو هم نگهبون خونه‌ی سگ بزرگا شی!
رنج زیادی نداره، باید که پاچه گیر باشی
اگه می‌خوای مثل همه تا ته دنیا سیر باشی!
با این خیال زنده باش! به کلبه یا به استخون
تو قهرمان ملی به مشت سگی، سگ جوون!

سگ دونی! آی سگ دونی! من می‌خوام آدم باشم!
می‌خوام ترانه سازِ سگای عالم باشم! ■

خودکشی در نور

چراغا رو بزار برو، خاموش نباشه بهتره
خونه‌ی تاریک به جوری حوصله‌مو سر می بره
بلم خوشه تو این سکوت، به آینه، به مهابلی
به پرده‌ی بدون طرح، پنجره‌ی کم آفتابی
اگه می‌خوای بخاری رو بزار رو شمعک نمی‌خوام
با گرمای تقلبی‌ش دل بسوزونه باز برام

اتاق تاریک مٹ دنیاس که هنوز کشف نشده
تموم اتفاقاتش بدون شک خود به خوده!

چراغا رو بزار برو، اتاق من جن نداره
جن پیش این شب زده‌ی عاصی هنوز کم می آره
ساعت و یا خودت بپر، در و بپند پشت سرت
ازم نپرس چی می‌کشی با شعرای درجه درت!
وقتی می‌ری، چراغا رو همین جوری روشن بزار
صُب با خودت فقط به تا ملاقه‌ی سفید بیارا!

اتاق تاریک مٹ دنیاس که هنوز کشف نشده
تموم اتفاقاتش بدون شک خود به خوده! ■

خط پنجم!

خودکار آبی و بردار، بنویس من هستم!
 بنویس همین به جمله آنگه باز کار نده دستم
 خودکار قرمز و بردار، بنویس: غلط نوشتم
 بنویس واسه سعادت آخرین برگ بهشتم
 خودکار آبی و بردار، بنویس تو تا ته خط!
 بنویس شمس منی تو، بنویس غلط غلط لظ...

بنویس تنم تناهی، بنویس من متناهی
 بنویس شعر و شعورم، به گدای رو به شاهی

خودکار آبی رو بردار، شطح آخرت عجیبه
 شیخ شوخ چراغت مٹ مولوی غریبه!
 تنِ تنّا تنم دو دستی، بی تن و بدون پیرهن
 سطر آخر سکوتم یالغی حرف و لیم من!
 رقص ساکنم، سماعم، چرخ و چار و چله خیزم
 به بیابون بی کجایی، آهوی پا در گریزم!

بنویس تنم تناهی، بنویس من متناهی
 بنویس شعر و شعورم، به گدای رو به شاهی ■

هف شنبه ۲

بگو، بگو، دست تو کو، دستی که یادم هنوز
دستی که توی غریتم کم بوده و کمه هنوز
تو باور فاصله‌ها من و تو دور و شب‌زده
مگه نگفتی به نفر آخر راه و بلده؟
بگو کجاس قرار ما تو هفته‌ای که نمی‌آد
بگو کدوم دقیقه رو باور چشمات نمی‌خواند؟

آخه هف‌شنبه‌ی تو کجاس تو این تقویم بد
نکنه می‌خوای بگی یاد تو یادم نیومد؟

هنوزم فاصله‌ها برای من یه کابوسن
لب بی ترانه‌گی های من و خوب می‌بوسن
تو می‌خواستی بمونی با من و با خاطر دهام
تو می‌خواستی بگیری غربت و از پنجره‌هام
اما دیدی که نشد، رفتی و هف‌شنبه‌ی تو
شده وعده‌ی سرخرمن و موقع دروا!

آخه هف‌شنبه‌ی تو کجاس تو این تقویم بد
نکنه می‌خوای بگی یاد تو یادم نیومد؟ ■

کی ادمت کرد؟!

وقتی یادت نمی آد کی ادمت کرد چه کنم؟
تو روز جماعت سبک کمت کرد چه کنم؟
وقتی یادت نمی آد چی بودی حالا چی شدی
رفیق کی یا بودی، رفیق چنگ کی شدی
وقتی یادت نمی آد خسته ترین خسته بودی
تو نفس پرندگی شکسته و بسته بودی

باید این بوم و عوض کرد
این ترانه دیگه خواندن نداره
چشمای تو سوژه‌ای خوبی نبود
شب دیگه فرصت موندن نداره!

اگه فکر کنی شاید به چیزایی یادت بیاد
بابا من بودم که چشمات حالا خون بها می خواد
چشمات و خوندم و چشمای تو خونده‌نی شدن
بعد غریبه‌ها نشستن تو دلت به جای من
به درکد فراموشی این روزا بابا همه جا
من هنوز دلم خوشه بی تو با این ترانه ها

باید این بوم و عوض کرد
این ترانه دیگه خواندن نداره
چشمای تو سوژه‌ای خوبی نبود
شب دیگه فرصت موندن نداره! ■

حالم بده

بد جوری خسته‌ام از خودم، حالم بده از تو دیگه
هیچی نگوی، هیچی نپرسی، فقط برو، برو دیگه
نمیشه باز مثل قدیم تو رو نوشت و تازه کرد
نمیشه با جهنمت بوی بهشت و تازه کرد
چه جور باید بهت بگم؟! دست تو زندونم شده
خوبیای بی‌اندازه دشمن پنهونم شده

آخری معرفتم! تو آخر معرفتی!
تو دخت کیس کلابتون، من به جوون پایتی!

ایمیل نزن، فکس نفرست، جواب نداره نامه‌ها
دیگه نمی‌رسه به من تلنگر رنگ صدات
هر چیزی تازه‌س به روزی، به روزی باز کهنه می‌شه
عشقای آدمیزادی بنده به بادی همیشه!
نزار بهت دروغ بگم! بگم دوست دارم هنوز!
بگم تو این آتیش‌بازی، تا آخرین شعله بسوز!

آخری معرفتم! تو آخر معرفتی!
تو دخت کیس کلابتون، من به جوون پایتی! ■

مته!

شوخی و شنگی ترانه! دلامصب مغزم!!!

سوراخ نکن مغزمن و، مته، مته، مته!
این تا به حالا آهن و، مته، مته، مته!
ور و ر جانو که می‌کن، تویی تو
ضربه‌ی پارو که می‌کن، تویی تو
بزار به کم آروم باشم، مته، مته، مته!
برم رو پشت بوم باشم، مته، مته، مته!

خوب می‌دونم انکه نرم مغزم و خاکشیر می‌کنی
با حرفای صد تا به غاز من و زمین‌گیر می‌کنی

می‌خوام بگم که خسته‌ام، از تو و از فکر زدن
از اکرم و از زری و لُق لقه‌های دهنت!
کاشکی می‌شد برم به جا تو رو نبینم اونورا
هر جای دنیا که باشه، آسیا یا گواتمالا!!! ■

زر نزن!

تو بی‌خیال دل خوشی، من به ترانه دل خوشم
تو راضی به این سکوت، اما من اونو می‌کشم
تو تن داری به تیک‌تیک و زِر زدنای ساعت
من و به حس تازه‌ای دور می‌کنه از آدمها
کتابامو آشتی می‌دم با چشمای خواب‌آلودم
واسه خودم تعجبه، تا حالا این جور نبودم!

به کوری چشم حسود، می‌خوام بگم من آدمم!
نفس‌کشم، نفس‌کشم، اگه زیاد اگه کم!

شب می‌خوابم که فردا رو واسه خودم تازه کنم
قد تموم دل خوشی‌م رویا هم اندازه کنم
نوارای جدید و از جانواری بر می‌دارم
به جای داریوش و گوگوش نوارخالی می‌ذارم
این یه روزه یه آدمه که دل خوشی‌ش بی‌خودیه
کی دل خوشی‌ش باخودیه، ناریکیه، کی به کیه؟!

به کوری چشم حسود، می‌خوام بگم من آدمم!
نفس‌کشم، نفس‌کشم، اگه زیاد اگه کم! ■

شبیهِ، مثل، مانند...

شبیهِ اون رویای دور، شبیه خواب خوبی
 شبیه ترحمی غریب، تو نفس جنویمی!
 مثل همون حادثه‌ای که غایب ترانه‌هاس
 دلیل خوب خوندن تموم عاشقانه‌هاس!
 شکل شکوفایی شعر تو این سکوت بی‌سوال
 یا مثل پرواز صدا تو دردهای بی‌خیال!

مثل تموم چیزای خوبی که یادم می‌مونی
 خودت می‌دونی آخرش کی هستی؟ یا نمی‌دونی!

تو مثل مثل خودتی، حتا نه مثل این نفس
 واست کوچیکه این صدا، واست کوچیکه این نفس!
 تو بوسه‌ی میارک اول صبح خوابی
 دل خوشی گپ زدن از ترانه‌های نابمی
 اگه په بار تو این نفس اسم تو اسم من بشه
 صدا همیشه می شه، ترانه فریاد می‌کنه!

مثل تموم چیزای خوبی که یادم می‌مونی
 خودت می‌دونی آخرش کی هستی؟ یا نمی‌دونی! ■

تیر کمون

شونده‌ی دستای تو رو نه باد می‌فهمه نه تگرگ
چشمای خنده‌ی تو رو نه شب می‌فهمه نه یه برگ
پرنده‌ی تو سینه‌تو به آسمون پرش نده
بزار تو سینه‌ت بمونه، هوای آسمون بده!
آفتابی نیس که چشماتو رد کنی از ابرای دور
ترانه‌ها ذلیل شدن! چشم ترانه سازا کورا
هیشکی نمی‌فهمه تو رو، روز رو چشات نقاب می‌خواد
واسه چشای بیدارت مسکنای خواب می‌خواد

قابل ذکره: شاعرا خلق بدن، خلق قلم!
تو عصر تیر کمون دارن مدرن می‌شن، قدم قدم!

این جا هوا خیلی بده، ماشین و بوق تلفن
یا له شدن تو آدما، تو عصر حراج کوپن!
عصر ماشین سواری دخترای خونه به دوش
بچه‌های پایین شهر، کوجهای موافق و شرا
نفس نکشی، که شب تگه نفس بدزدن از گلوت
داد نکشی! آفتابی نشو! گلوه دانه روبه روت!
فقط بازم ورق بیارا ترانه بت امون می ده
ندیده‌های چشماتو به جا بهت نشون می ده!

قابل ذکره: شاعرا خلق بدن، خلق قلم!
تو عصر تیر کمون دارن مدرن می‌شن، قدم قدم! ■

دو جمعه بعد، ساعت پنج!

دو جمعه بعد ساعت پنج، میدون گنج توپ‌خونه!
قرار بی‌قرار مون تو حافظهت نغمه!
دو جمعه بعد من خودمم، بی تو که نیستی من من
دل توی دس، دس روی دس، این یعنی این چوری شدن!
دو جمعه بعد هوا شاید ابری باشه یا نباشه
برف بشینه روی زمین، یا بارون از زمین باشه

قرار فرضی دارم با دختر گیس‌گلاب
تو میدون توپ‌خونه، یا میدون انقلاب!

دو جمعه بعد، ساعت پنج، پرنده‌ها بهم می‌کن:
«خوب نیگا کن، یادت نره، آدما مثل هم دیگن!»
دو جمعه بعد تو به کیوسک حرف می‌زنی با تلفن
به بوق بوقش می‌گم بیا! این همه پایه یا نکن!
دو جمعه بعد نیمه‌ی ماه گم میشه توی پیرهنم
هرکی قرار داشت با کسی بهش می‌گم: «طرف من!»

قرار فرضی دارم با دختر گیس‌گلاب
تو میدون توپ‌خونه، یا میدون انقلاب! ■

اندکثافت!

ساعت دو نصفه شب، عقربه‌ها دقیقه
دستم و هفتیر می‌کنم نرس روی شقیقه
چشام باید بسته باشه تا جایی رو نبینه
به خودکشی واقعی قاعده‌هاش همیشه
خونم نباید بپاشه رو دیوار صابخونه
هیشکی نباید چیزی از این ماجرا بدونه

گرومبا بزنا درس وسط، راهی دیگه نداری
دیگه نمی‌تونی سر خودت کلاه بزاری!

زندگی چیزی نیست به جز زخمای کاری بد
به جز به مشت کثافت، به جز اومد نیومد
به گوله باید برای خاطر «هام» حروم کنم
تو زندگی به بار باید به کاری رو عموم کنم
فردا بازم روزنامه‌ها تیرمی‌زن، تیردرشت:
«خیلی باید جوون باشه دستی که اون جوون و کشت!»

گرومبا نرس! بزنا وسط، راهی دیگه نداری
دیگه نمی‌تونی سر خودت کلاه بزاری!

..... و دست‌های بیمارستان روی شقیقه‌های او قلع شده بود! ■

خود کار قرمز!

به برادری سرانگشت‌های: بهادر نظریور

یه ترانه ساز سانسور شده‌ام که ترانه‌هام مجوز نداره
 آخه شب می‌دونه که صدای من، یه روزی دخل صداتو می‌آره
 شب به هرزه گی فقط معتقد، هرزه‌گی تو شعر و شور و شاعرا
 شاعری تو جرگه‌ی بی‌نفس، شاعری تو جرگه‌ی نفس‌کشا
 خطای قرمز استادی پیر رو لب صدا ترین خط می‌کشه
 بابا قوزی تو اتاق و پشت میز، فکر می‌کرد چشم عسلی عاشقشه!

تو فقط برگ برنده‌ی منی
 تو چشات عاشق ترین اداره‌س!
 تو چشات سوژه‌ی شعرای منه
 تو مجوز بده به شعر نفس!

یه ترانه ساز سانسور شده‌ام، نمی‌خوام حرف هچل هف بزتم
 نمی‌خوام رو صندلی واسه کسی بی‌خودی جو بگیرم، کف بزتم!
 یه چیزی می‌خوام بگم جا نخورید: خودکارای قرمز عاشق می‌شن!
 حالا هر جوری که دستات بلده، حالا هر جوری می‌خوای خطم بزنی
 بند کفش تو ببند سگ سیاه! بد جوری حواسم و پرت می‌کنه
 بد جوری چشمای تو می‌ترسونم، بد جوری دست تو غرق ناخنه!

تو فقط برگ برنده‌ی منی
 تو چشات عاشق ترین اداره‌س!
 تو چشات سوژه‌ی شعرای منه
 تو مجوز بده به شعر نفس! ■

خوب که رفتی!

خوب که رفتی، آگه می‌موندی، چون به لب‌هام می‌رسوندی
خوب که رفتی، آگه می‌موندی، لحظه‌هامو می‌سوزوندی

خستگی‌مو تازه‌تر کرد لرزش دستِ دروغت
فکر می‌کردم چلچراغ چشم سرد و بی‌فروغت
با تو لحظه‌گورتلخ خاطرات سبز و آبی
با تو هر شب خوابِ خوبی، با تو هر دریا سرابی

خوب که رفتی، آگه می‌موندی، چون به لب‌هام می‌رسوندی
خوب که رفتی، آگه می‌موندی، لحظه‌هامو می‌سوزوندی

تازه داره زندگی‌م از تلخی تو خالی می‌شه
تازه داره چون می‌گیره، گل تو گلدون، پشت شیشه
تازه داره این ترانه پس می‌گیره من رو از تو
تازه داره از شب تو پس می‌گیره خنده‌هامو

خوب که رفتی، آگه می‌موندی، چون به لب‌هام می‌رسوندی
خوب که رفتی، آگه می‌موندی، لحظه‌هامو می‌سوزوندی ■

نمی‌ارزی

نمی‌ارزی حتا به لعنت شیطان نمی‌ارزی
 وسعت کفر حضورت نداره حدی و مرزی
 تو می‌خواستی تا همیشه خستگی‌ها مو ببینی
 تو می‌خواستی تو شکستم جای پام تا ببینی
 تو می‌خواستی پای رفتن بشکنه تا نرسیدن
 بشه بهترین بپونه، قصه‌ی شکستن من!

مادر بزرگم می‌گفت: واسه کسی به نخوام
 واسه کسی شبای ابری و معتد نخوام
 مادر بزرگم می‌گفت: که آسمون کی‌بوده
 «آدم به روزی بوده، به روز دیگه نبوده»

نمی‌ارزی که نمی‌خوام بشکنم واسه حضورت
 من مرده زنده می‌شه دوباره وقت عبورت
 نمی‌ارزی که همیشه رویا کابوس تو باشه
 دوس نداره تا قیامت گریه پاپوس تو باشه!
 نمی‌ارزی که بپونه از تو جز به جیغ معتد
 دستای تو فال خوب روزگارمو به هم زده!

مادر بزرگم می‌گفت: واسه کسی به نخوام
 واسه کسی شبای ابری و معتد نخوام
 مادر بزرگم می‌گفت: که آسمون کی‌بوده
 «آدم به روزی بوده، به روز دیگه نبوده» ■

الکی!

همه‌ی اتاقلو پای تو باختم الکی!
سلف بی سلف اتاق و با تو ساختم الکی!
خط به خط جای چشمت دریا کشیدم الکی
واسه زخمای تنت چه‌ها کشیدم الکی!
واسه‌ی عروسکات ترانه خوندم الکی
ساده بودم خودم و به تو رسوندم الکی!

الکی رنگ اتاقت، الکی سلف صداته
الکی تو بغض خونه، حق حق ترانه‌هاته
کاشکی دنیای دروغت دیگه باورم نمی‌شد
الکی بودن حرفات، حرف آخرم نمی‌شد

حتا چشمت به دروغه، حتا دستت الکی!
گفتم از دنیای پر زخم و شکستت الکی!
پنجره بی تو همون پنجره‌س، خونه همون
هنوزم دوس دارم این خونه رو قد آسمون!
برو تا دیگه بهم ساده‌ی روزگار نگه
بی تو دل‌خوش می‌کنم با طعم این عرق سگی!

الکی رنگ اتاقت، الکی سلف صداته
الکی تو بغض خونه، حق حق ترانه‌هاته
کاشکی دنیای دروغت دیگه باورم نمی‌شد
الکی بودن حرفات، حرف آخرم نمی‌شد ■

خلاف قانون!

ترانه چرمه، چرمه، حقا نفس کشیدن
 خلاف قانونه هنوز به آرژو رسیدن
 زن نمیتونه زن باشه تو کشور مردونگی
 مردی ولی نمیتونی گریه‌ها تو خودت بگی!
 هرچا مری نمیتونی تنه‌باشی، آدم پرده
 بچه‌ها رو می‌ترسونی: «دیوسیا سر می‌بره»

بسه دیگه تاکی می‌خوای صداتو زندونی کنی؟!
 تاکی می‌خوای تو رویاهات ترانه قریونی کنی!؟

چپ می‌کنن اگه تو باز بتونی واقعی باشی
 اگه بتونی مشیت و گره کنی، داد بکشی
 بگی: «من ونمیتونه کسی بگیره از خودم»
 بگی: «آهای مرده‌خورا! من تو خودم زنده شدم»
 نشون بده که «جنگ ما کبریت بی خطر نیوده»
 ترانه سوزا خوب دیدن، ترانه بی اثر نبودا

بسه دیگه تاکی می‌خوای صداتو زندونی کنی؟!
 تاکی می‌خوای تو رویاهات ترانه قریونی کنی!؟ ■

قاتل

دوس دارم بیینمت هر جا باشه، هر جا باشی
چه توی واقعیت چه توی رویاها باشی
دوس دارم بیینمت که دستام از یادت نره
دوس دارم بیینی عاشقت هنوز منتظره
دوس دارم بیینمت با روسریت، با ابروهای
چشمای دل‌نگرون خسته از جستجوهای

بگو دوس داری بییشم، بگو دوس داری، بگو
بگو خسته نیستی از فاصله‌های کو به کو!

دوس دارم بیینمت که رویاهام یادت بیاد
به یادت بیاد که کی خنده‌هام و به گریه داد
دوس دارم بیینمت بهت بگم دوست دارم
بگم این روزا رو با شبا فقط سر می‌آرم

دوس دارم بیینمت بفهمی قاتلم تویی! ■

دیالوگ

تا بخوای من و بپهسی عمر من تمومه دیگه
این و سردی تن تو، این و چشمای تو می‌گه
تا بخوای روز و بیاری تو شب خونی شاعر
دستش از دست تو رفته، رو به کوچ این مسافر
فرستی نمونده اما تو هنوزم بی خیالی
توی آینه‌ای با روحت، منم و شکسته بالی

- این دیالوگ به روحه با فضای خالی من
آخرین ترانه بعد از متواری شدن زنا

من دارم با سرطان تیک تیک ساعت دیوار
له می شم، روانی می شم، بیا روزا رو تو بشمار
گر چه دیره ولی بازم من به زنده ام، نفردم
من هنوز بنده‌ی روزم، من به شب قسم نخوردم
بیا تا عمرم به دنیاس پس بگیر از این شب خیس
انتقام کلمات و.....

- (بعد گفت):

کاغذ و بردار و بنویس!!

- این دیالوگ به روحه با فضای خالی من
آخرین ترانه بعد از متواری شدن زنا ■

تعطیله!

تمام هفته صبح تا شب، به آدم از کله سحر، تا بوق سک، منتظره
منتظره تا به مسیح، رو به صلیب کافذی خستگی باشو بیره
منتظره تا شنبه شه، شنبه واسش ساعت بی ساعتیه
اون نمی‌دونه چی می‌خواد، فقط می‌دونه بی‌کلک، این یکی بدعادتیه!
به آدم بی‌حاشیه، با چن تا حرف و به کتاب، منتظره اومدنه
اون می‌دونه که تقدیرش، بدون تعارف این‌دغه، تو دستای همین زنه!

آدمی که منتظره هف روز هفته تعطیله!
شنبه به شنبه نداره، روزای رفته تعطیله!

شنبه شده ساعت پنج، صندلیا ساکت باشین
یا نه، به احترام مریم مقدس از جاتون باشین!
صندلیا شعر بخونین، سالن باید گر بگیره
امشب باید ترس تو با ترانه‌ی من بگیره!
یادت باشه این‌بار باید حرفاتو کامل بزنی
باید با این سه چار تا خط داد بزنی: تو یامنی!

آدمی که منتظره هف روز هفته تعطیله!
شنبه به شنبه نداره، روزای رفته تعطیله! ■

نفر اول قوم حوریا!

په جوړی حرف می زنی که انگاری، می خوای از زمین شبُ جدا کنی
هرکی هیچی ندونه فکر می کنه می خوای امشب آپولو هوا کنی
په جوړی حرف می زنی یا عشوه هات که کسی رد نشه بی خیالی تو
نفر اول قوم حوریا! په دغه تک نزن مدال تو
په جوړی حرف می زنی انگاری ما پشت پلکای شما بزرگ شدیم
اما شرمنده نفهمیدیم چی شد، به جای بره شدن ما گرگ شدیم!

په روز عاشق، په روز فارق، رفاقنا ایمیلیه
تو چت رومای بی خیال تموم اسما لیلیه!

حالا من حرف می زنم تو گوش بده: این همه دلخوشی زرق و برق نباش
سادگی چیز بدی نیست به خدا، آدم ونمی شناسن با عینکاش
ما با این صورت ساده عاشق ویا همین دستای خالی دل خوشیم
به به لیوان آب خنک تو ظهر داغ، به خیالی خیالی دل خوشیم
نمی خوام بهت بگم عاشقی کن، عاشقا خونه نشینن همیشه
عاشقا سوختن شون دواشون، مٹ درمون سیکار که آتیشه!

په روز عاشق، په روز فارق، رفاقنا ایمیلیه
تو چت رومای بی خیال تموم اسما لیلیه! ■

بیست مرداد

این جایگه شعر سبید اتفاق من افتاد!

تو واسه من هیچی نبودی، حقا کوچیک تر از به مورچه
رولبه‌ی پرت به دیوار تو شهری که جنس تنم بود
دیدن تو، تو بیست مرداد، تو کوچه‌های شرعی خیس
این آخرین خاطره‌ی من، این آخرین جون کندنم بود

شاید به بوی قهوه‌ی تو، یا طعم نسکافه‌ی داغ
یه روزی هستی مو می‌دام، اما حالا تمومه دیگه
سوخته تموم خاطراتی که گوشه گوشه‌ش عاشقم کرد
حالا دیگه حتما به گوشش از لحظه‌های تو نمی‌که

بادبادک بچه‌گزی یا تو اون دستی که هوایی می‌کرد
حالا فقط یه تیکه رویاس، سنجاق شده به پوست دفتر
دلنگرون هر چی زنگه اونور ساعت دوازدهس
بازیگر نقش یه مرده تو فیلم آخرین قلندر! ■

سطر سوم

این ترانه سطر سوم چون می‌گیرد، حقا بی تو
 پایه نقطه، پایه ویرگول، زنده می‌کنه صدائو
 کلمه مثل همیشه، می‌شه آخرین بهانه
 واسه پیدا کردن اون جمله‌ی تاب شبانه
 سطر سوم، سطر موعود، سطر آزادی و خنده
 سطر سوم، سطر بی تو، سطر پر، سطر پرنده!

دختر مدعی دریا تبار!
 تو رو با قشنگی‌یات جامی‌دارم!
 وقتشه به بار واسه همین به بار
 اسمتو تو این ترانه نیارم!

دوره‌ی تو با عموم خنده گریه‌هاست نمومه
 زنده باشه این ترانه! شب تنهایی کدومه؟!
 بعد از این ترانه تنها صحبت از رنگین کمونه
 توی کوچه‌های این شهر نوبت عروس برونه!
 سطر سوم، سطر دریا سوزی و شکسته!
 سطر سوم سطر تو نیس، سطر آغاز منه!

دختر مدعی دریا تبار!
 تو رو با قشنگی‌یات جامی‌دارم!
 وقتشه به بار واسه همین به بار
 اسمتو تو این ترانه نیارم! ■

وقف

خنده‌ها تُو وقف من کن! این روزا، رو لبا خنده‌ی واقعی کمه
شب نشسته رو به روی پنجره، جای خالی تُو باز کناره
عطر و بردار با نسیم خنده‌ها ت دنیا رو دچار بی‌قراری کن
سر بزَن از سر جمله‌های من، خطای خزونی رو بهاری کن
تُو می‌تونی دستاتو ستون کنی که تریزه آسمون روی زمین
تُو می‌تونی صد تا وزه جا بدی تُو ترانه‌ها به جای نقطه چین!

رد انگشتای خسته ت روی خاکا بازم این خاطره گریه می‌کنه
غروبای وقتی تونستی آسمون پشت این پنجره گریه می‌کنه!

با چشات ستاره ریزی کن تُو شب، عکس ماه و با ستاره‌ها بکش
بگو هستی تُو ترانه‌های من، بگو هستی خط به خط تا آخرش!
تویاشی، صدا باشه، نفس باشه، به خدا چیزی دیگه کم ندارم
من می‌خوام شونه‌ها تو داشته باشم، وقت گریه بغضم جایز ام!
من می‌خوام واست به آواز بخونم، که فناری از خجالت بمره
من می‌خوام چشمت و جوری بنویسم که شب از نگاه توجون بگیره!

رد انگشتای خسته ت روی خاکا بازم این خاطره گریه می‌کنه
غروبای وقتی تونستی آسمون پشت این پنجره گریه می‌کنه! ■

جن زده

نترس اکه سر به جن از تو گوشت بیرون بیاد
 به لهجه ی دری بگه سمیه مون شوهر می خواد
 نترس اکه تو دفترت به خط همیشه کم بشه
 یا توی خوابات به نفر همیشه فریاد بکشه
 نترس اکه به شب صدات به یاد حنجره ت نیاد
 یا آینه از چشای تو دوباره خون بها بخواد

این جویری یاس که خاطره ت خونی شده عزیزم!

جنی شدی عزیزمن! به خط بکش دور خودت
 ترانه تو آتیش بزنی! به خط بکش دور خودت
 بزنی به سیم تلفن، یا مشت بزنی تو حافظه ش
 فکر می کنم عطش داری، عطش، عطش، عطش
 راوی این ترانه رو بکش با ختم صلوات
 نزار که خونه بسازه با خنده توی گریه هات!

این جویری یاس که خاطره ت خونی شده عزیزم! ■

فاصله

از این ترانه تا تو، فاصله به حضوره
می‌خوام بگم که راحت همیشه دور دورها
از این ترانه ترانه تا تو، صد تا ترانه مونده
می‌خوام بگم صدامو کسی بهت رسونده!
از این ترانه تا تو، بارون برگه بانوا
می‌خوام بگم نبودت به شکل مرگ بانوا!

سایه‌بون دستاتو، سایه‌ی این ترانه‌کن!
غروب خیس چشمتو از این صدا جدا نکن!

از این ترانه تا تو، تیک‌تیک گیج ساعت
خونه به بی تو بودن هنوز نکرده عادت!
از این ترانه تا تو، به لب و اسه سرودن
به حس ناب و تازه دوباره با تو بودن!
دوباره با تو بودن، تا آخر سپیده
اسم تو خط قرمز رو تن شب کشیده!

سایه‌بون دستاتو، سایه‌ی این ترانه‌کن!
غروب خیس چشمتو از این صدا جدا نکن! ■

گیتار برقی!

حالا دیگه حرف من، حرف تو نیست، حرف آتیش زدن پنجره‌هاست
بعد پاک کردن اسم من و تو، نوبت خط زدن خاطره‌هاست!
حالا که دوخته لبامون و سکوت، یادمون افتاده فریاد بزیم
یادمون افتاده که نفس داریم، یادمون افتاده که داد بزیم
دیوار ابری رو یا تبر باید توی خواب خرگوشی برمیونیم
عکس این خورشید کاذب و باید با سرانگشت خودش بسوزونیم!

جا نخورای ستاره‌ها قرض بده برق موتو
تو هم بکش به بحث روشنی گفت و گو تو
جا نخورای ستاره‌ها دست من و ترانه‌س
می‌خواد بتارونه این لونه‌ی عنکبوتوا!

با همین ترانه می‌شه تازه شد، با همین ترانه می‌شه سر رسید
با همین ترانه می‌شه آفتاب و توی دفترای نقاشی کشید
تو فقط صدایمو باورش بکن! ببین این دیوارا برداشتنیه
ما تو هر دستی به شاکتید داریم، اگه قفل این در آهنیه!
گیتار برقی تو بردار و بیا! بسه میدون داری سه تار و تار
بسه آوازخونی دل ای دلا، به صدای زخمی و تازه بیارا

جا نخورای ستاره‌ها قرض بده برق موتو
تو هم بکش به بحث روشنی گفت و گو تو
جا نخورای ستاره‌ها دست من و ترانه‌س
می‌خواد بتارونه این لونه‌ی عنکبوتوا! ■

یادآوری

داشتی می‌گفتی... خوب بگوا ما دو تا راهمون جداس
می‌گفتی عاشقی فقط تو مثلا و قصه‌هاس!
می‌گفتی زوری نمی‌شه عشق و به آدم گره زد
نمی‌شه زوری نفس و داد به تن سرد چسدا!
می‌گفتی آزادی ما بهتر از این تملکه
سیگار آخر و بکش، این دیگه آخرین پکه!

این آخرین مکالمه‌س، یادم بیار که چی بگم
یادم بیار به غیر تو گریه‌هامو به کی بگم!

داشتی می‌گفتی: «بعد ما نوبت جفتای دیگه‌س»
تو چشمای دریای تو به ماهی اونم خفه‌س!
این همه تفسیر نداره، تو واسه تو، من واسه من
تو این سه چار دیگه بیا حرفای آخر و بزنی!
قبول دارم هر چی می‌گی حرفای روز امروزه
قبول دارم که این صدا باید با سوزت بسوزده!

این آخرین مکالمه‌س، یادم بیار که چی بگم
یادم بیار به غیر تو گریه‌هامو به کی بگم! ■

گل بازی

من از تو گفتم که کسی بهت نگه دوست دارم
 من از تو خوندم که به کم اسمت و یادت پیارم
 از تو نوشتم که تو رو همیشه‌ترین کنم
 قصه‌های تلخ تو رو با نفسم شیرین کنم
 زندگ نزدم که خلوتت به هم بریزه با صدایم
 داد نزدم که گریه‌هات کم بشه توی گریه‌هام

اما دیگه بدم، بدم، بدم می‌آد از این صدا
 دیگه نمی‌خوام کسی رو دوس داشته باشم این هوا

خسته شدم از تو و از ترانه‌های عهد بوق
 خسته شدم از این همه دوست‌دارم‌های دروغ
 می‌خوام ترانه‌ها رو از حرف تو پاک‌سازی کنم
 می‌خوام با اسم تویه کم تو کوچه گل بازی کنم
 یاد بگیرم که می‌شه باز حرفای بی‌اجازه گفت
 هتا می‌شه بدون تو ترانه‌های تازه گفت!

اما دیگه بدم، بدم، بدم می‌آد از این صدا
 دیگه نمی‌خوام کسی رو دوس داشته باشم این هوا ■

وصیت نامه

... و اما بعد گریستم!!

جای دستام زندگی کن تا بفهمی بوج بوجم
یا به پام بیا تا آواز، تا بفهمی رو به کوچم
بامن امشب عاشقی کن، فرصت پرندگی نیست
امشب آخرین صدا رو از رو دست گریه بنویس!
خالیه پنجره دیگه از تصور تو ای روز
دیگه فانوسی نمونده توی این شبای مرموز!

وصیت نامه نوشتن کار هر روز ترانه‌س
وصیت نامه نوشتن کار هر روز ترانه‌س

چشم تو فانوس من بود از ستاره تا ستاره
ابر نعلناکی نمونده رو شب بی تو بیاره
باید از تو بنویسم، دل دل همیشه رفتن
به سلامت تا سپیده، آخرین ترانه‌ی من!
می‌خونم از تو هنوزم با صدایی که صدا نیست
من واست ترانه می‌کم، تو واسم به نامه بنویس!

وصیت نامه نوشتن کار هر روز ترانه‌س
وصیت نامه نوشتن کار هر روز ترانه‌س ■

وقتشه!

بی‌نفسم، بی‌نفسم، بی‌نفس، بی‌نفسی‌م مثل خودم غریبه
بی‌نفسم می‌خونم از ستاره، خوندن بی‌نفس مگه عجیبه؟

به حرفای تکراری دل‌خوش نکن، وا بکن این پنجره رو عزیزم
می‌خوام تموم شعرای قدیم و نو کوچهای خاطره‌ها بریزم

کاشکی می‌خوندی با من از دوباره
کاشکی بازم فرصت بودنی بود!
کاشکی تموم نغمه‌شدن حرفامون
کاشکی مجال شب سرودنی بود!

نفس بکش، نفس بکش دوباره، زنده‌شو، چون بده به هوق من
پرنده رو پرکن از آب و آواز، چون بده به لبای عاشق من

وقتشه هم نفس با من برقصی، وقتشه هم صدا با من بخونی
وقتشه سر بری از این ترانه، پشت سر سایه‌ی من نمونی!

کاشکی می‌خوندی با من از دوباره
کاشکی بازم فرصت بودنی بود!
کاشکی تموم نغمه‌شدن حرفامون
کاشکی مجال شب سرودنی بود! ■

حسین پناهی

... و میل دیوانه اش به شاهرنگ!

بیا نازی بگلم کن! که هوا تو گرگ و میشه
روز چشمای تو روزه، شبه چشمتا همیشه
کف دستت به ستاره‌س، روی شارگت به چالو
سریته، سردی و سرده، آخرین نگاه آهو
صورتای روی دیوار خیره به لرزش دست
نازی می خنده و می‌گه: «فربوووووون چشمای مسته»

باصدای مرده‌ی شاهر: هغه چی آ یاد آدم می‌ره
مگه یادش که همیشه یادشه!

خون رو دیواره عزیزم! بوی مرده می‌ده اینجا
این اتاق به زخمه بازه که نفس می‌کشه... اما...
اما آخرین خیردار، بند بوتینای تب دار
می‌گه: آقای پناهی! دست از این ترانه بردار!
بیا نازی بگلم کن! که هوا تو گرگ و میشه
روز چشمای تو روزه، شبه چشمتا همیشه

باصدای مرده‌ی شاهر: هغه چی آ یاد آدم می‌ره
مگه یادش که همیشه یادشه! ■

تو راس می گی!

می گی عاشقم هنوزم، آره خُب تو راس می گی
 می گی پات می خوام بسوزم، آره خُب تو راس می گی!
 می گی من هنوز همچونم که ترانه ی تو بودم
 اول و آخر حرف عاشقانه ی تو بودم
 می گی من هنوز باچشمات فال خوب و بد می گیرم
 هنوزم عاشقِ عاشق، هنوزم بی تو می میرم

آره خُب تو راس می گی!

آره خُب تو راس می گی!

واسه من دیگه نگو دوس داری دوس داشتنمو
 دیگه باورم نمی شه گریه و خنده هاتو
 هرچی که رفت، به سیرم دیگه نمومه بی خیال!
 هرچی می گی راس می گی، دروغ کنومه بی خیال!
 توفقط به کم بزار خودم باشم، حتماً به روز
 روزم و شب نکتم با گریه و بساز بسوز

آره خُب تو راس می گی!

آره خُب تو راس می گی! ■

این خط وبگیر بیا...

این خط و بگیر بیا، اونور شب منتظرم
تا تو رو با یه کلک به شهر خورشید ببرم
این خط و بگیر بیا، تا مستقیم چاده باز
تا نوشتن یه خنده رو شب مرتبه ساز
این خط و بگیر بیا، تا ساحل سوخته‌ی من
امتحان بی نتیجه برای یکی شدن!

حالا بی ترس و بهانه ده قدم که برداری
می توش دنیا رو پشت عینکات جا بزاری!

این خط و بگیر بیا، تا کوچه‌های پابلی
تا نفس مرگی تقویمای لال لعنتی
این خط و بگیر بیا تا دیوارای آجری
تو نفس‌های قشنگ تو برن هواخوری!
این خط و بگیر بیا، تا آسم تک نقطه‌ی من
یه دقیقه مونده تا دلهره‌ی یکی شدن!

حالا بی ترس و بهانه ده قدم که برداری
می توش دنیا رو پشت عینکات جا بزاری! ■

بانوی صدای بی مرزا!

یادگار آخر تو زنده می شه روی دیوار
 آخرین عکس تو با من توی اون ظهر تل انبار
 ضربان نفس تو، دل دل قدیمی من
 قلقل قلبون میوه، توی تابستون تب دار

آخرین قرار ما بود، آخر ترانه بازی
 آخر نفس کشیدن، اول ترنیه سازی
 تازنین! هنوز نگاهت توی یاد من نمرده
 تو با عاشقانگی هات تا همیشه سرفرازی!

بعد تو کنکی آواز، بعد تو جیغ و دل ای دل!
 بانوی صدای بی مرزا کشتی یام مونده توی گل!

سال بد سال کیبسه، سال حرف نصفه نیعه
 سال من، سال مردد، سال بی شعر و ضمیمه
 سال تو سال هراس، سال ترس از آب و آینه
 سال میدون داری باد، سال شیطان رجیعه!

نقطه به نقطه نگاهت مونده روی دست خیسیم
 عادتم شده شب و روز از ستاره بنویسم
 تا ابد لایبی تو توی گوش این ترانه‌س
 یاد دادی نخ صدامو با سرانگشتم بریسم!

بعد تو کنکی آواز، بعد تو جیغ و دل ای دل!
 بانوی صدای بی مرزا کشتی یام مونده توی گل! ■

تهران علیه السلام

تنها برای: سهیل خاقل زاده

ما تو خونهای کوچک دنیا می‌آیم، تویی شهرای بزرگ چون می‌بازیم
راه می‌ریم، حرف می‌زنیم، دق می‌کنیم، تا به چیز شبیه زندون بسازیم
صب تا شب شبیه زنبور عسل، تویی شونه‌های هم وول می‌خوریم
سرشپ یا چرتکه یا ماشین حساب، زخمای صب تا فروپ و می‌شمریم
لعنتی - برگای تقویم و می‌گم - غیر روزای سیا روز نداره
دیگه هیچ آس بز و آشپزخونه‌ای تو دیگش آس دهن‌سوز نداره

با توام تو که می‌گی هوا همیشه ابری نیس!

اگه می‌تونی بیا به روز من رو بنویس!

تویوس با صد نفر دلواپسی، صب و یا هم وطناش شریک می‌شه
به کمی نون و پنیر و کوفت و درد، قاطی طعم رُز و ماتیک می‌شه
سر ظهر ساختمونای نیعه ساز با کج و آهن و خاک بالا می‌ره
کارگر افغانی پرپر می‌زنه، حقوق سه ماهه پیش و بگیره
شب، خیابون دراز بی‌خیال، بورس عطر و آدم هزار کاره
به نفر تو اون مغازه دنیا رو با عموم هستی بالا می‌آره!

با توام تو که می‌گی هوا همیشه ابری نیس!

اگه می‌تونی بیا به روز من رو بنویس! ■

دریچه

می‌دونم هستی که دارم دوباره ترانه می‌کم
 بازم از روزای رفته شعر عاشقانه می‌کم
 می‌دونم هستی که می‌خوام سر رو شونده‌ها ت بزارم
 حق حق این همه سال و روی گونه‌ها ت ببارم
 می‌دونم هستی که خونه دوباره پر از حضوره
 این بار انگار عطر ثابت موندنی و بی‌عبوره

می‌دونی تنهاترینم، می‌دونم تنهاترینی!
 می‌دونم هر جا که باشی غربت منو می‌بینی!

مگه می‌شه تو نباشی توی این شکستگی‌ها
 مگه می‌شه تو نخونی تو شب لب بستگی‌ها
 تو همیشه‌ی حضوری، حقا وقتی نیستی با من
 یه دریچه رو به چشمات بازه تا نفس کشیدن!
 اون که این ترانه‌ها رو با صدای من می‌خونه
 می‌دونه یه روح زخمی داره از رفتن می‌خونه!

می‌دونی تنهاترینم، می‌دونم تنهاترینی!
 می‌دونم هر جا که باشی غربت منو می‌بینی! ■

خودشه...

نفس نفس تا تن تو فاصله آه و نفسه
با این همه هنوز لبم به دست تو نمی‌رسه
می‌خوام صداتو بشنوم، می‌خوام بیوسم لب‌تو
می‌خوام چراغونی کنم تاریکیای شب‌تو
بازم بخون! صدات واسم مثل ترانه می‌مونه
شعراي نانوشتنه مو لبات هنوزم می‌خونه!

شعر نگفته‌ی من! خوبه با تو دقیقه!
عطر تو تو اتاقم هنوز با من رفیقه!

این نباید خیال باشه، مثل خیالای دیگه
این خودشه واقعیه، دلم داره این و می‌گه
دست و لبش سرخ و سفید، یه تیکه ابر پیرهنش
شال کردن سفیدشم انداخته دور گردنش
مثل همیشه‌س واسه من، تازه و با طراوته
آخه که چقدر عوض شده، ندیدمش یه مدته!

شعر نگفته‌ی من! خوبه با تو دقیقه!
عطر تو تو اتاقم هنوز با من رفیقه! ■

قدیمی!

ای قدیمی، ای ازاول، ای همیشه تازه از تو
 جاننشین سطر خالی، واژه‌ی نهایی و تو
 شاعر شب سوزی من! فاعل فعل رسیدن
 جمله‌ی: «من با تو هستم، نا رسیدن، تا پریدن!»
 گرگر گرمای باتو، شعله شعله سوز و سایه
 سوژه، واژه، عطف رویا، روشن آیه به آیه!

نیازم این شبی که باز بتونه آفتابی بشه
 به جز تو کی نفس دارم به حنجره داد بکشنه!

لبّ نفس دار همیشه! غلظت چشمان تو شب!
 سر زده از سمت رویا، مست هر جام لبالب!
 سوژه سوژه تانوشتن، خط به خط از توست بودن
 ای نمایش نامه شعر «با تو بودن یا نبودن»
 آخرین دست از تبار دست‌های روبه رویا
 روسری پوش ستاره، ای زن بی ما و اما!

نیازم این شبی که باز بتونه آفتابی بشه
 به جز تو کی نفس دارم به حنجره داد بکشنه! ■

هف شنبه ۱

بگو شونه‌هاات کجاس! شونه‌ی این چشمای خیس
آخه امروز مگه هف شنبه‌ی بی ترانه نیس!
بگو تو کدوم سکوت شب بی حنجره موندی
بگو تو کدوم محله، تو کدوم منظره موندی!
مگه این قرار ما بود! هر یکی به گوشه دنیا
تو ته کوچی غربت، من تو بن بستِ به رویا

قرار ما جمعه بوده، یادت نیس
غروب تو دل دل دو تا ترانه
شونه‌ی تو، گریه‌ی من، یا برعکس
ره شدن از به شعر عاشقانه!

حالا هر گوشه‌ی این ترانه هستی داد بزن
واسه یک بار که شده عشق و نشون بده به من!
بگو دلواپس دستامی که می‌پوسه تو باغچه
بگو عکس من بی تو، با تومی‌شه روی طاقچه
بگو که قرار ما از دل و خاطرت نرفته
آخه امروزم به جمعه‌س، دقیقاً ساعت هفت!

قرار ما جمعه بوده، یادت نیس
غروب تو دل دل دو تا ترانه
شونه‌ی تو، گریه‌ی من، یا برعکس
ره شدن از به شعر عاشقانه! ■

اسم مستعار

به زح - کک
که باخت و به باد داد.

شهر منی که غربت کارون و یادم می‌آره
حتا چشای کارونم پیش چشات کم می‌آره
شهر منی که خونه رو دوباره یادم می‌آری
« این شب و طاقت می‌آرم اکه بگی دو سم داری! »
شهر منی دوست دارم، با کوچه‌ها و خونه‌ها
بزار یه بار سر بزارم بی دغدغه رو شونه‌ها

بین تو و دنیای من، یه تار مو فاصله نیس
اسم من و تو رویاهات کنار اسمت بنویس!

شهر منه چشمای تو، می‌خوام یه بار صدات کنم
می‌خوام با اسم مستعار، فقط «بهار» صدات کنم!
شهر منی که کوچه‌ها مثل قدیما خاکیه
کی از نبود آب و برقی، کی از ستاره شاکیه؟
شهر منی، منو ببر به «پل سفید» و «عامری»
به «ساعت» همیشه خواب، به از دحام «نادری»!

بین تو و دنیای من، یه تار مو فاصله نیس
اسم من و تو رویاهات کنار اسمت بنویس! ■

بجنگ، نترس!

۲ فروردین، ۱۲۸۷

آخ چلد تو این شهاب، خالیه جات، خانمی!
زیر بارون ریز چاقو، خالیه جات، خانمی!
آخ چلد تو و جنت من خالیه دست فرارت
چرا سامونم نمی ده اون چشای بی فرارت
حالا کو، دلواپسیت کو، صد تا گریه تو گلومه
هر جا می رم خاطراتت من آینه روبه روبه
با فرارم نمی توئم از تو بگذرم، بسازم
هرچی که باختی و باختم، هرچی که ساختی و ساختم

نه دیگه من مال تو، نه تو دیگه مال منی
حالا دیگه می تونی با سایه ها کپ بزنی!

حالا من دل تکرون و تو رهاتر از رهایی
واسه تو فرقی نداره من کجام، بگو کجایی!
خانمی! برگ برندهم! دست خالی مو نیگا کن
هر جای دنیا که هستی واسه خستگیم دعا کن!
قسمت این بود که بزُمه برج عاج کف دستم
قسمت این بود چون بگیره دست تو واسه شکستم!
خداحافظ! دیگه نیستی تا بگی: نرو، بمون باز
باز بجنگ، نترس، باهاتم تا ته ته این آوازا!

نه دیگه من مال تو، نه تو دیگه مال منی
حالا دیگه می تونی با سایه ها کپ بزنی! ■

دیگه نیستم!

تازگی سایه شدی، می‌آی و می‌ری بی خبر
 تازگی بی‌خبری از این صدای دریه در
 تازگی نمی‌تونی با من بشینی به نفس
 دیگه دنیای کوچیکم واسه تو شده نفس
 انگاری داری به باد خاطره‌ی گذشته رو
 اما من یادم نرفته لااقل نامه هاتو

دیگه اون عاشق دیوونه که شعرا می‌گه نیستم
 عاشقت بودم به روزی، دیگه نیستم، دیگه نیستم!

تازگی تازگی داری، عاشقم نیستی دیگه
 رفیق گذشته‌های حق هم نیستی دیگه
 باشه این رسم تو سوختن و ساختنش بامن
 قافیه بردن تو، قافیه باختنش با من
 به روزی می‌رسه که ترانه‌هام یادت می‌آد
 به روزی که دست تو ستون دستام و می‌خواد!

دیگه اون عاشق دیوونه که شعرا می‌گه نیستم
 عاشقت بودم به روزی، دیگه نیستم، دیگه نیستم! ■

زهرِ مار!

یه روزی خراب می‌شن رو سرت این سقفای کاذب
یه روزی می‌فهمی گول خوردی از اون هوای کاذب
منفجر می‌شه یه چیزی زیر خای گنگ و خبیست
جا می‌مونن از نوشتن دستای نامه نویست
با خودت می‌گی چرا ... روزای رفته مون چی شد؟!
چه جواری به هم باشید اون آشپوته، خودبه‌خود!

واژه‌ای که تو سرمه نمی‌شینه رو این ورق
حالم به هم خورده از این دقیقه‌های بی‌رمق!

یه روزی حس می‌کنی یه چیز کمه تو خنده‌ها
یه روزی گم می‌کنن لونه‌شونو پرنده‌ها
دل و دلوایی پالتو می‌فروشی به یه تبسم
گم می‌شی تو از دهام خنده‌های گنگ مردم
فردا خورشید و واست پست می‌کنم، یادت نره!
غربت این‌جا از اون درجه دری خیلی سره!

حالا دوس داری نموم غربت و گریه کنی؟!
دوس داری با یه نفر حرف بزنی تلفنی؟! ■

دیوونه بازی

دیوونه بازی یای تو هنوز برام قشنگه
اگرچه مثل همیشه دلت هزار تا رنگه
می‌خندی و می‌خندونی، طلسم و جادو داری
خوب بی‌دوئم که خنده‌هات به قلب شیشه سنگه!

من و بیرتا به حقیقت دورا
تا دیوتالب، تا دیوتاخنده‌ی ناب
من و بیرتا آخریه رویا
تا آخر اسم سپیده، تا خواب!

خسته شدم از این همه دورنگی
بامن بمون رودخونه‌ی زلالم
بزار بخونم با تو تنهایی‌مو
به بودن قشنگ تو ببالم!

دستامو پیرکن از شب ستاره
راه رهایی رو نشونم بده
خوب می‌دونی خسته‌ترین توام
با خنده‌هات دوباره جونم بده!

تو واسه من مثل منی، مثل تن
به لب واسه از عاشقانه گفتن
تو واسه من مثل تموم دنیا
مثل به راز بی‌هواشنگتن! ■

باخودت چراغ بیارا!

واسه خوندن از تو بی بیهوشام، بی عطر و بی آوازم
واسه گفتن از تو این ترانه رو با حق هم می‌سازم
جا می‌گیرم توی عطری که هنوز مونده رو دستم از تو
می‌خونم با این صدا تا بدونی همیشه مستم از تو
تو هنوز خوب منی، خاطرمی، گلوی این فریادی
تو نوشتن از شکست شب و یادم دادی!

حالا کو، کجایی که نیستی تو این چار دیواری
خالیه جات توی این عیدای زشت تکراری!

بی تو این ترانه تو غریب گنگ خونگی می‌پوسه
بی تو خورشید واسه این شب کلک فانوسه
با تو می‌شه آخر قصه «نیومده» نباشه
می‌شه نرهمون تو درس عاشقی رد نباشه
واسه خوندن ترانه‌ت، با خودت نفس بیار
با خودت چراغ بیار روزای بی نفس بیارا!

حالا کو، کجایی که نیستی تو این چار دیواری
خالیه جات توی این عیدای زشت تکراری! ■

چه بگویم، هیچ!

... باشه تو هم خطم بزنا تو هم بسوزون تنم و
 تو هم مٹ بقیه شو، سیا بخواد پیرهنم و
 به هیشکی بر نمیخوره بود من و نبود من
 فقط تو آجر پزیه خاطرهای که بود من
 هس سالگی مو شوخی کن، ستاره کن سمانه رو
 مٹ همیشه پرچم عزا کن این ترانه رو

قبول دارم که لافه، شعر که حقیقت نداره
 هیچ دختر هس ساله‌ای به گریه عادت نداره!

ببین! هنوز دود می‌کنه دودکش بچه پزخونه!
 راستی! بگو گریه خانم درسا شو بهتر بخونه!
 خدا کنه ترانه‌های هزار تاشون فروش بره
 خدا کنه زود بررسی به هر کی که منتظره
 ببخشیدم نامه دادم، وقتتون و نمی‌گیرم
 از سرکار چا نمونید، منم می‌رم تا بعیرم!

قبول دارم که لافه، شعر که حقیقت نداره
 هیچ دختر هس ساله‌ای به گریه عادت نداره! ■

ابرو خانم!

نگفته رفتی از من، نخونده خوندی مرگ و
نخواستہ دورہ کردی زمستون تگرگ و
ندیده دیدی از دور چشمای گرگ و میش و
مگہ ندیده بودی زمستونای پیش و
چه طور با این یہ مشت خاک تو رو تصور کنم
می‌خوام با این سه چارخط نوئم و آجر کنم

این ترانہ مرثیہ نیس جماعت!
روایت رفتن و آزادی‌ی!
ابرو خانم این چٹنا رو ببینید
همون چشمایی کہ بہ باد دادی‌ی!؟

دختری کہ ابروہات تموم زندگی م بودا
خاطره‌های دستت تموم بچگی م بود
تو رو نمی‌شناسہ خاک، خاک خسیس و مرده
بگو کی اون صدا رو بہ گور و گریہ برده‌ا!
چشمای تو زیر خاک خسته و خواب بانوا!
ابروہاتو دس بکش، خیلی خراب بانوا!

این ترانہ مرثیہ نیس جماعت!
روایت رفتن و آزادی‌ی!
ابرو خانم این چشارو ببینید
همون چشمایی کہ بہ باد دادی‌ی!؟ ■

رویا

مٹ رویا می موندہ تُو بگل تو زندگی
 سر بہ شونہات سپردن واسہ خواب بچگی
 جا بہ جای این ترانہ تُو رو یاد من می آ رہ
 ٹیک ٹیک ساعت دیوار من و آروم نمی ڈارہ!
 می گہ اون دقیقه کو، کو اون دقیقه لعنتی
 می گہ یارون می رتہ تُو کوچہ های پابنتی
 می گہ یارون می بارہ تُو کوچہ ی خاطرہات
 اما اون نیست تا بگبرہ شب و از پنجرہات

لعنتی! رویای تو دورہ هنوز!
 رویا نشین تو صبورہ هنوز!

مگہ می شہ بہ نفس خالی شد از عطرنت
 مگہ می شہ چون نداد تُو دل دلِ او مدت
 ہر دقیقه یہ قدم دورم و نزدیکم بہ تُو
 لحظہ لحظہ ہر نفس کم می آرم شونہاتو
 دس بزن بہ شیشہ ی پر از عیار این اتفاق
 اسمعو صدا بزن تا آخر یہ اتفاق
 ہمہ ی ہر اساتو بریز تُو کوچہ، داد بزن!
 تازہ شو با این صدا، با این ترانہ، مثل من!

لعنتی! رویای تو دورہ هنوز!
 رویا نشین تو صبورہ هنوز! ■

حقه‌باز!

بر اساس ملودی ترکی!

«منو ببخش عزیزم
قصه تمومه دیگه
این و ستاره‌ی ما
تو آسمونا می‌گه»

منو ببخش عزیزم،
شب تو سوت و کوره
من از تبار نورم
چاره فقط عبوره!»

این آخرین نامه‌ی تو برگه‌ی چکنویس
جواب نامه‌ی مو بخون، تو برگه‌ی خیس‌ی که نیس:
دروغه بی معرفت، دروغه بی معرفت!

یه دروغه هر چی که گفتی، هر چی نوشتی حقه‌باز!
می‌خوام بی تو خون بگیره ری‌صدام از آغاز!

یه دروغه عشق تو ... ■

همه چی دوباره از نو!

تُو خیالم به ترانه دارم قد می کشه از تو
دوباره تنهایی من قراره پر پشه از تو
آروم آروم صورت تو توی آینه چون می گیره
به دلم می که خیاله، به دلم می که می میره
پر می شه آینه از تو، از تو که به روح سردی
کاش می شد واقعی بودی تا دوباره برنگردی

پنجره بازه هنوز از، اون که رفته خبری نیست!
توی خواب، حقا تو رویا از ستاره اثری نیست!

من و دوره کن دوباره به جای این همه گریه
آره! می دونم، درستکه هنوزم سهممه گریه
سهم من از تو همیشه: به خیال، به خواب، به رویا
دستای سرد مه آلود، اونور آینه شبها
بعد از این ترانه حقا آینه خالی میشه از تو
همه چی دوباره از نو، همه چی دوباره از نو!

پنجره بازه هنوز از اون که رفته خبری نیست!
توی خواب، حقا تو رویا از ستاره اثری نیست! ■

ساعت پنج

همه‌ی زندگی‌تو می‌رزونه، لرزه‌ی اون اتفاق ساعت پنج
تموم خاطره‌هاتو می‌برن از سه کنج اون اتاق ساعت پنج
توی اون لحظه‌ی باید، چشمتو، توی اون چار دیواری جا می‌زاری
می‌دوشی همچی به جز به خاطره بین اون تیرچه بلوکا نداری
اون طرف با چشم گریون به نفر، روی شونه زندگی‌شو می‌بره
دستای روی سرت فکر می‌کنن: 'مرگ دستای جوون مقدره!'

کاری از دست کسی بر نمی‌آد، پنجره دیگه عوض کردنی نیست
کاغذات شاید به دستت نرسه، شعرای آخر و حفظی بنویس!

.....

این چند صفحه از کتاب ناکام
کجا می‌شه توروندید؟!
به دست بوسی
بزرگ،
محمدعلی بهمنی

بابا برفی

توی قاب عکس بابا برف سنگینی می‌باره
 هیشکی انگار نمی‌بینه، هیچ کسی خبر نداره
 همه رفتن تو حیاط و بابا جون تنها رو طاقچه
 داره برف باز می‌باره بی‌سر و صدا رو طاقچه
 آروم آروم صورتش رو برف سنگین می‌پوشونه
 دوس داره اون‌جا نباشه، ولی افسوس نمی‌تونه

بابا دیگه خیلی پیره، وقتی مرد خیلی جوون بود
 زیر پاش زمین سنگی، رو سرش به آسمون بود

دیگه برف پر شده انگار از بابا هیچی نمونده
 رعد و برقای تو ابرا عکس برفی شو سوزونده
 بابا گیر کرده تو قابش چون که دست و پا نداره
 سنگ کور روی سینه‌ش اونو راحت نمی‌داره
 عکس خندون رو طاقچه یادگار آخرش بود
 اما حیفا... برف دیوونه مگه این چیزا سرش بود!

خداحافظ بابا برفی! بابای بی‌یادگاری
 می‌دونم هر جا که باشی من و تنها نمی‌دارم!

« بچه زُل زده به قابی که رو طاقچه‌ی اتاقه
 مٹ این‌که در کمین وقوع یه اتفاقه... »

بچه دنیاش پر زخمه، مٹ دنیای بزرگا

خوابید و تو خواب نازش با بابا رفت. ت.ت... وی.اب.را.ه. ■

ای کدوم زن!

نیگاکن روسری آبی، چه قشنگه جذر و مدت
هنوزم مونده تو ساحل رنگ چشمای قشنگت
یه شب از اونور دریا اومدی مثل ستاره
گفتی زیر لب: «خدایا کاری کن بارون بیاره»
آسمون بی ستاره ابراش و یه کم تکون داد
خدا خواس بارون بیاره، هوای گریه بشمون داد

زن نمکین تو قصه!
گونه‌هات خیلی کبوده
انگاری هیچ روزی چشمت
خالی از گریه نبوده!

بارون اومد و نبود تو ساحلی که می‌کن:
هنوزم هیشکی ندیده ره پاتو ای کدوم زن!
حالا خیلی ساله دیگه بارونا دلگیر و سرده
همه‌ی دریاها می‌کن: اون دیگه بر نمی‌گرده!
راس می‌کن تو رفته بودی، بی نشون و یادگاری!
یا شاید ابری شدی تا روی ساحلا بیاری!

زن نمکین تو قصه!
گونه‌هات خیلی کبوده
انگاری هیچ روزی چشمت
خالی از گریه نبوده! ■

بچه های هفته بازار

بچه های هفته بازار، بچه های کفش پاره
بچه های بی گذشته، بچه های بی ستاره
بچه هایی که تو غربت فکر به لقمه ی نون
خستگی ها رو بگیرن تا به جاش زنده بمونن
براشون فرقی نداره خوابیدن رو ابر و آهن
دوس دارن شبا رو تا صب زیر آسمون بخوابن
یه گوشه تو آسمونا خونه ی خیالی دارن
شبا روی پای بابا- رو مقوا- سر می دارن!

خواب خنده، خواب خونه، خواب مهربون مادر
خواب بعد مرگ بابا، دستای لرزون مادر

صب دوباره چون می گیره رفت و آمد همیشه
برای بچه غریبا شب و روز بی همیشه! ■

شعر آخر

شب اعدام تو انگار ماه و زودتر از تو کشتن
خونه شد چشم ستاره وقتی فهمید تو رو کشتن
شب اعدام تو مردم گریه رو بلد نبودن
زیر اون درخت زیتون فکر به جسد نبودن
فدریکوا شب مرگت شب شعرای بلنده
شب داغی گلوه‌س توشقیقه‌ی پرنده

شعر آخرت کدومه؟ شاعر ماه و ستاره
دنیا خوابش نمی‌گیره شعرت و بخون دوباره!

شب اعدام تو انگار شب شوخی با دوتیره
آخه این به رسمه باید ماهی از دهن بمیره
رسمی که بعد تو مد شد، رسم کشتن صدا بود
رسم خون ریزی بارون رو تن پنجره‌ها بود
بعد تو گلوی سازه با ترانه وا نمی‌شه
حسن متروک تو از من لحظه ای جدا نمی‌شه

شعر آخرت کدومه؟ شاعر ماه و ستاره
دنیا خوابش نمی‌گیره شعرت و بخون دوباره! ■

کجا می شه تو رو ندید!؟

کاش می شد از تو بگذرم، کی می دونه شاید بشه
باید بشه چون این صدا نفس های آخر شه
دیگه نمی شه شب و روز با گریه زندگی کنم
عشق و واست معنی کنم، این همه بچگی کنم
دس بکشم به نامه های ترانه های و بو کنم
برم تو گنجه آلبوم عکس تو جستجو کنم

اما بدون که عاشقم، مثل قدیمای قدیم
مثل همون وقتایی که با هم دیگه کپ می زدیم!

باید برم اما کجا؟! دختر روسری سیا
کجا می شه تو رو ندید؟! بگو کجا می شه، کجا؟!
هرجا می رم تو زودتر از من به خود من می رسی
دروغی اما من تو با گریه ام آشنا نیس کسی
یه خرده راحتم بذار، بذار یه کم سبک بشم
بعد دوباره هر جا بخوای این تن و همراهِ می کشم

اما بدون که عاشقم، مثل قدیمای قدیم
مثل همون وقتایی که با هم دیگه کپ می زدیم! ■

● از این شاعر منتشر شده :

کجا میشه تو رو ندید؟!

چی چی کا. ۱۳۸۲